

۲



شهرداری ها در خصوص متکدیان شهر فکر جدی کنند

۲



جعفر پور: بودجه راه، آب شرب و آلاینده‌گی نفت و گاز بایر را عملیاتی پیگیری می‌کنیم

۸



سلسله مطالب خرید با تعصب کالای ایرانی نقش رسانه‌های منطقه در معرفی تولیدی‌های بومی

۸



روزی فراتر از لارستان داشته‌هایی که باید معرفی شوند

کودکانه

ادبیانه

سبک زندگی

مقالات

سیاسی

خبر

روزنامه میلاد لارستان - سال بیست و ششم - اردیبهشت ماه ۱۳۹۷ - شعبان المعظم ۱۴۳۹ - می ۲۰۱۸ - ۹۷/۰۲/۱۷ - شماره ۱۱۹۲ - صفحه ۸ - تک شماره ۱۰۰۰ تومان

امضای قرارداد ۴۰ میلیاردی برای تأمین مخزن آب شهر اوز

۵ خط مشی شهرداری

۲ رونمایی از ۴ کتاب نویسنده لاری

۲ راه اندازی سینمایی دانش آموزی

۳ نتایج اولیه نشان می‌دهد: رای بالای حزب الله و متحدان در انتخابات لبنان

۴ چگونه بیش از حد فکر کنیم؟



عکس: آرشبو

جناب آقای دکتر منصور حقیقت لاری
بدینوسیله از الطاف بی‌شائبه شما در قدردانی از ما، مدیران، مربیان، معلمان و دبیران مدرسه راهنمایی رازی و دبستان انوشیروان که در هفته بزرگداشت مقام معلم به نحو احسن فراهم نمودید، تقدیر و تشکر به عمل می‌آید.
موفقیت روزافزون تان را از خداوند متعال خواستاریم.
اجرکم عندا...

میلاد لارستان
جدیدترین خبرها و تحلیل‌های لارستان و جنوب کشور و کاملترین بانک اطلاعاتی فرهنگ عامیانه لارستان بزرگ
WWW.MILADELARESTAN.IR
WWW.MLDEL.IR

مشکلات شهری، اجتماعی، فرهنگی و ...
با سامانه مشکلات مردمی «میلاد لارستان»
۲۰۰۰۳۰۰۰۵۰۰۰۰
دو هزار سی هزار پنجاه هزار
در خواست از شما، پیگیری از ما

روزنامه میلاد لارستان جهت تشویق و ترغیب دانش‌آموزان مقاطع مختلف تحصیلی اعم از ابتدایی، راهنمایی و متوسطه آمادگی دارد عکس‌های آنان را با بهترین کیفیت و مناسب‌ترین قیمت به چاپ برساند.
شماره‌های تماس: ۵۲۲۴ ۳۸۴۴ - ۵۲۲۴ ۴۷۷۵
مدیران محترم آموزشگاهها قابل توجه

یکی بود یکی نبود یه دختر کوچولویی بود به نام صبا. صبا کیف مدرسه اش را برداشت و از مامان خداحافظی کرد تا به سمت مدرسه حرکت کنه. صبا بسم الله گفت و از خانه بیرون رفت. باد می آمد. باد در را محکم به هم زد صبا دستش را عقب کشید و گفت: وای نزدیک بود انگشتم لای در بماند. به خیابان رسید. موتور سواری با سرعت آمد، صبا خودش را عقب کشید. گفت: اگر موتور را نمی دیدم چه می شد؟ به مدرسه رسید. به آب خوری رفت. قمقمه اش را با یکی بود یکی نبود: دهانش را با زکرده و سرش را زیر قمقمه گرفت. چند قطره آب تو راه نفسش رفت و به سرفه افتاد. صبا با خودش گفت: نه. سبیه گفت: پس چرا روی تابلو نوشتید خدانگهدار؟ خانم خندید و گفت: می خواستم یک حرف خیلی قشنگ یادتان بدهم. می دانید آن حرف قشنگ چیست؟ خداند مهربران همیشه نگهدار ماست و ما را از خطرات حفظ می کند. پس دو تا جمله یادتان نره. یکی سلام و یکی خداحافظ. سلام یعنی: دعا برای سلامتی. و خداحافظی یعنی: دعا می کنم خداند تو را از خطرات حفظ کند.



نازنین جلو آینه ایستاد. به آینه اخم کرد. آینه هم اخم کرد. نازنین لبش را کج کرد، آینه هم لبش را کج کرد. برای آینه زبان درآورد، آینه هم همین کار را کرد. نازنین عصبانی شد. گفت: ای آینه بد. داری ادای مرا درمی آوری؟ آینه هم عصبانی شد. و همین حرفها را به نازنین زد. نازنین گفت: من بدم. خودت بدی. بعد گفت: اگر بازهم ادای مرا دریاوری، میزنم تو را می شکم. نازنین دوباره شکلک تکرار کرد. نازنین دستهایش را مشت کرد و خواست به آینه بزند که مادرش گفت: چه کار داری می کنی؟ نازنین گفت: می خواهم آینه را بشکنم. دارد مرا مسخره می کند. مادر جلو آمد و دست نازنین را گرفت و گفت: می دانی آینه را بشکنی، هر دو تایتان ضرر می کنید؟ تو بیشتر آسیب می بینی. نازنین پرسید: چه طوری؟ مادر گفت: اول این که دست بریده می شود و خون می آید و بعد این که آینه تکه تکه می شود و تو را خیلی زشت نشان می دهد. نازنین گفت: آخه... مادر گفت: آخه ندارد. حالا جلو آینه بایست و لبخند بزن.



ساخت کارت دستی احتیاطپوس



وسایل مورد نیاز جهت ساخت کارت دستی احتیاطپوس: رول دستمال توالت - فوم - رنگ - دکمه، نخ، چسبان متحرک و هر چیز دل خواه دیگر برای تزئین.

۱- رول دستمال توالت را پر از دستمال کاغذی کنید. بالای آن را هم دستمال کاغذی بگذارید طوری که گنبدی شکل شود تا سر اختاپوس ما ساخته شود. همه ی اختاپوس را رنگ کنید و بگذارید خشک شود.



۲- فوم را بردارید و دور اختاپوس بچسبانید. لبه های اضافه فوم را با قیچی چین دار ریش ریش کنید تا پاهای آن درست شود.



۳- با یک وسیله ای استوانه ای لبه ها را به بیرون حالت دهید.

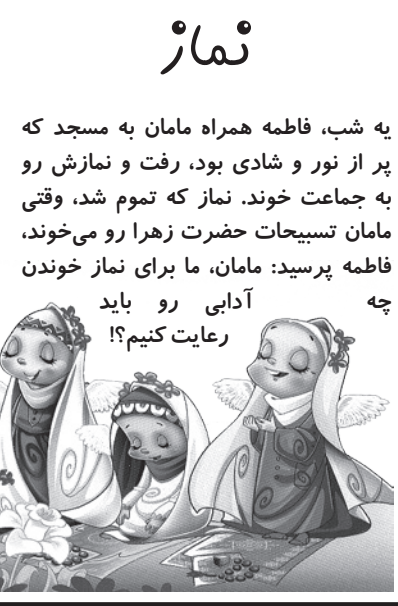


۴- با وسایل تزئینی خود صورت و چشم و دهن اختاپوس را بسازید و او را تزئین کنید.



باشیم و خلاصه نماز رو سر حال و شاداب و بدون این که خوابمون بیاد می خونیم و اگه ممکن باشه بهتره نماز توی مسجد و با جماعت خونده بشه. فاطمه، جانمازش رو جمع کرد، داخل کیفش گذاشت و به مامان گفت: خوب، دیگه چی؟ مامان جواب داد: عزیز دلم، اول همه، این که ما باید نماز رو سر وقت بخونیم و هیچ چیز مثل نماز برامون اهمیت نداشته باشه. مثلاً اول غذا بخوریم، مشقارمون رو بنویسیم، برنامه کودک رو هم ببینیم، اون وقت، اگه حالش رو داشتیم نماز بخونیم! نه، این درست نیست!!

مامان، خوشحال شد و گفت: آفرین چه سوال خوبی! دخترم، چون نماز یکی از بهترین کاراییه که ما رو پیش خدا عزیز می کنه و خدا نماز خوندن ما رو خیلی دوست داره، پس ما باید حتماً آدابش رو رعایت کنیم. ما قبل از نماز خوندن، مسواک می زنیم، موهامون رو شونه می کنیم، و با یه لباس پاک و تمیز و لباسی که مال خودمون نیست نماز می خونیم. بهتره نمازمون را با یک لباس گشاد مثل عبا یا چادر بخونیم. قبل از نماز دستشویی بریم داشته موقع نماز خوندن آرامش داشته



معرفی کتاب: «گردالی خوشمزه»، داستان کوتاهی است که دارای ۸ صفحه و در قطع خشتی ۲۲×۲۲ می باشد و توسط انتشارات پیروز در لارستان به چاپ رسیده است. پدید آورنده ی این اثر، فریده حسینی می باشد. طراحی کتاب (تصویرگری کتاب) کاری از الهام همتیان است که فضایی شاد را به وجود آورده است و همه با دیدن این کتاب مشتاق خواندن آن می شوند. هدف از نوشتن داستان، ایجاد رابطه ی دوستانه بچه ها با سبزیجات مخصوصاً کلم برگ است که اکثر بچه ها از خوردن کلم برگ ایا دارند و دومین هدف اثر، این است که انسان برای مقابله با هر خطری باید ابتدا آن خطر را بشناسد، سپس به مقابله با آن بپردازد. علاقه مندان به کتاب و کتاب خوانی می توانند با مراجعه به این دو آدرس این اثر را تهیه نمایند.



لبا بخند در جواب آن ها گفت: پایان مسابقه معلوم می شود که چه کسی از همه بهتر است، عجله نکنید! سه، دو، یک، را که گفتند، همه شترها مثل برق شروع به دویدن کردند. شتر لنگ آخر همه، لنگ لنگان می دوید. شترها باید از یک تپه بالا می رفتند و برمی گشتند. مسیر مسابقه خیلی طولانی بود، همه شترها خسته شده بودند. شترهای جوان تر با سرعت زیاد از تپه بالا رفتند؛ اما آن ها هم خسته شدند. بعضی از شترها هم از شدت خستگی روی زمین افتادند. اما شتر لنگ آرام آرام، به راه خود ادامه داد. شتر لنگ به هر زحمتی بود خود را به بالای تپه رساند و وقتی از شیب تپه سرازیر شد، تازه شترهای خسته ای که مشغول استراحت کردن بودند، متوجه او شدند و تلاش کردند تا به او برسند؛ ولی توانی در خود نمی دیدند. برای همین در ناباوری دیدند که شتر لنگ زودتر از همه به خط پایان رسید و برنده شد!

روزی روزگاری در یک بیابان شتری زندگی می کرد که با شترهای دیگر فرق داشت. فرق او این بود که لنگ لنگان راه می رفت. یک روز دید که توی صحرا جنب و جوشی به پا شده. شتر لنگ پرسید: چه خبر است؟ یکی از شترها گفت: قرار است مسابقه دو برگزار شود. شتر لنگ اصلاً فکر نکرد که نمی تواند در مسابقه شرکت کند. برای همین رفت تا اسمش را برای مسابقه بنویسد. دوستان شتر لنگ وقتی دیدند او هم می خواهد در مسابقه شرکت کند، خیلی تعجب کردند. شتر لنگ که تعجب آن ها را دید گفت: چه اشکالی دارد؟ چرا این طوری به من نگاه می کنید؟ مطمئن باشید من دونده ای چابک و قوی هستم و مسابقه را می برم. دوستان شتر می ترسیدند در مسابقه به او آسیبی برسد. بالاخره روز مسابقه فرا رسید. همه شرکت کننده ها سر جای خود قرار گرفتند؛ اما همین که چشمشان به شتر لنگ افتاد، او را مسخره کردند. ولی شتر لنگ با خونسردی و

شتر لنگ

